**امام محمد باقر** و ادامه ولایت الهی

49- امام باقر سال 57 متولد شده‌اند، سال 94 در سن 37 سالگی به امامت رسیده‌اند. سال 94 مصادف است با حاکمیت سلیمان‌بن‌عبدالملک و بعد سال 99 خلافت عمربن‌عبدالعزیز است.[[1]](#footnote-1)

حضرت امام محمد باقر بدون هر معارضی که بخواهد ادعای جانشینی حضرت سجاد را بکند به‌عنوان امام از طرف شیعیان پذیرفته می‌شوند و زیدبن‌علی برادر حضرت نیز تابع حضرت است و جابرین عبدالله انصاری نیز حضرت را ملاقات میکند. و سلام پیامبر را به آن حضرت میرساند و لقب باقر علم بودن برای حضرت از زبان جابر جاری می‌شود و آن صحابه با سنِ بیش از 80 سال مکرر خدمت امام باقر می‌آمد، در حالی‌که حضرت کودک بوده‌اند و دست حضرت را می‌بوسید و مطلب می‌آموخت در آن حدّ که مردم مدینه می‌گفتند جابر دیوانه شده که خودش به‌عنوان یک راوی حدیث مهم به یک نوجوان رجوعی دارد و این نیز یک نحوه زمینه‌سازی از خود پیامبر است که امام باقر جهت وظیفه‌ی ویژه‌ای که به‌عهده‌ی حضرت است، به مردم معرفی شوند.

فضای مدینه آماده‌ درک امام باقر است و خاندان هایی از شیعه با جوانان‌شان در خدمت امام هستند مثل زراره که هنوز جوان است و از امام در مورد ازدواج کردن‌اش سؤال می‌کند. اصحاب امام هرکدام از امام، چند ده هزار روایت شنیده‌اند که نشان می‌دهد جلسات ممتد و متعددی در میان بوده و خیلی هم حکومت نسبت به حضرت حساس نبوده تا حضرت مجبور شوند تقیه کنند، بر عکس زمان امام صادق که جمعیت زیادی اطراف امام صادق بودند و عملاً حاکمیت نسبت به حضرت حساس می‌شود به‌خصوص که عمربن عبدالعزیز هم در دوره‌ی امام باقر حاکمیت دارد که نه‌تنها سخت‌گیری به امام نمی‌کند، بلکه احترام هم می‌گذارد و مشهور است دولتی‌ها هم می‌دانند که مردم مفتون امام هستند.

توصیف باقرالعلوم و شکافنده‌ی علم‌بودنِ حضرت به جهت شرایطی است که نوع برخورد و آموزشی که داده می‌شد تغییر کرده، او علوم انبیاء را می‌شکافد و ما را به عمق آن علوم می‌رساند و از این جهت روایات امام باقر و پیرو آن امام صادق«علیهماالسلام» به شکلی است که فقه شیعه به کمک آن روایات پایه‌گذاری شد و معارف و کلام چهارچوب خاصی پیدا کرد. در مقابل مکاتب فکری متعدد و مدعیان فقاهت و فقه اهل سنت بعداً از طریق ابوحنیفه و امثال او شکل می‌گیرد در حدّی که ابوحنیفه می‌گوید اگر دوسالی که نزد جعفربن محمد درس خواندم نبود هلاک می‌شدم.

یک باقر العلمی نیاز بوده تا این معارف را از قرآن و روایات پیامبر استخراج کند، و به‌قدری این فضا قوی است که علمای اهل سنت عموماً تحت تأثیر چنین فضایی هستند و به همین جهت آن علماء متهم می‌شوند که شیعه می‌باشتد. امام باقر در فضای ضعف بنی‌امیه راحت‌تر فعالیت داشتند، مگر در دوره‌ی هشام بن عبدالملک.

51- ابن‌عباس یکی از بزرگان بنی‌هاشم و از مخالفان بنی‌امیه و از عالمان جامعه‌ی اسلامی است، در خانواده زمینه‌ی ادعای حاکمیت وجود دارد و بدین لحاظ نوه‌ی او مدعی می‌شود که محمد حنیفه او را به‌عنوان وصی و جانشین تعیین کرده. این ادعا، لایه‌ی درونی ادعای بنی‌عباس برای حاکمیت می‌شود، با این‌که در ظاهر دعوت به خاندان پیامبر دارند بدون آن‌که تعیین کنند منظور چه کسانی‌اند.

دعوت به خاندان پیامبر که از طرف بنی عباس مطرح می‌شود در خطه ایران مورد پذیرش قرار می‌گیرد که از جمله ابومسلم به آن‌ها گرایش پیدا می‌کند. حدود سال 100 هجری نطفه‌ی حرکت بنی‌عباس بسته می‌شود تا آن‌که در سال‌ 132 رسماً کار را به‌دست می‌گیرند - بین سال‌های 100 تا 132- در این مدت هرجا بتوانند منطقه‌ای را در اختیار خود می‌گیرند و حاکم اموی آن منطقه را عزل می‌کنند.

امام باقر در این زمان ادامه‌ی کار پدرشان را دارند که تصحیح عقاید مسلمین و دادن عمق‌های تازه به دین و تربیت افراد بزرگ با گستردگی زیاد است. یکی از یاران حضرت در امر روایت جابربن‌یزید جُعفی است که مورد احترام اهل سنت نیز هست.

حضرت باقر در جریان فعالیت‌های بنی‌عباس هستند و حتی به آن‌ها خبر می‌دهند که آینده حاکمیت را در دست می‌گیرند.

دیگر آن اقتدار بنی‌امیه به‌چشم نمی‌خورد و هرچند از جهت فساد اخلاقی همچنان در آلودگی به‌سر می‌برند، استخر شراب برای خود درست کرده‌اند و در آن شنا می‌کنند.

امام صادق خودشان خبر می‌دهند که چگونه هشام‌بن‌ عبدالملک، من و پدرم را به شام دعوت کرد و جلسه‌ای که از جنگاوران تشکیل داد ، اصرار کرد پدرم نیز در تیراندازی با کمان شرکت کنند که آن قضیه‌ی هدف‌گیری پیش آمد و حضرت باقر تیری را به هدف زدند و بعد چند تیر روی آن تیر زدند.[[2]](#footnote-2)

52- بذرهایی که امام سجاد پاشیدند در زمان امام باقر کاملاً به ثمر رسید به طوری که علماء اهل سنت خود را در مقابل آن حضرت به تعبیر خودشان چون صبی و کودک حسّ می‌کردند، «کَأَنَهُ رئیسٌ یحاکم مرئوسَه»، ابوحنیفه در مقابل حضرت طوری بود که گویا حضرت رئیس‌اند و مرئوسِ خود را محاکمه می‌کنند و همه آن ها در مقابل حضرت خاضع‌ بودند. گفته شده «ان ابا جعفر اکبر العلماء» هشام در حین حج وقتی کسی از او پرسید این کیست که همه مطاف را رها کرده‌اند و گرد او جمع شده‌اند می‌گوید: «هذا مفتون اهلَ العراق»، کسی است که اهل عراق شیفته‌ی او هستند.

در روایات، دسیسه از طریق ورود نکاتی در متن روایات ما با همان سند که روایات صحیح دارا هستند، انجام شده . البته قرائن محتوایی مشکل را حل می‌کند از آن جهت که آن نکات با سایر روایات هماهنگی ندارند.

آنچنان حضرت باقر در بین مردم و بعضی والیان نفوذ داشتند که وقتی فلان والی می‌شنود امام پیامی برای او فرستاده تا در گرفتن خراجِ آن شخص تخفیف قائل شود، به استقبال آن فرد تا خارجِ شهر می‌آید و خراجِ تا آخر عمر او را به او می‌بخشید.

همه‌ی شواهد نشان می‌دهد در این اواخر کار امام بسیار بالا گرفته و کار، بزرگ شده در آن حد که حالت امام با بزرگان اهل سنت حالت استادی و شاگردی پیدا کرده و این یکی از نمونه‌های مهم سیره‌ی این بزرگان است.

حضرت در زمانی که هشام به شام احضارشان کرده است و آن جلسه‌ی هدف‌گیری با تیر پیش می‌آید و هشام از امام و فرزندشان یعنی امام صادق تجلیل می‌کند و اذن برگشت به مدینه را می‌دهد، بیرون کاخ با همایشی از علماء مسیحیت روبه‌رو می‌شوند و در آن همایش شرکت می‌کنند و آن عالم مسیحی به حضرت می‌گوید می‌پرسید یا بپرسم، و حضرت می‌فرمایند: بپرس. که البته پس از جواب‌های حضرت، آن عالم عصبانی می‌شود و جلسه را ترک می‌کند و انعکاس آن طوری در شام می‌پیچد که هشام دستور می‌دهد حضرت سریعاً شام را ترک کنند. در مسیر همین برگشت است که متوجه می‌شوند هشام دستور داده هیچ منطقه‌ای چیزی به امام نفروشند و در نزدیکی مَدیَن حضرت در بالای کوه آن برخورد را می‌کنند که صدای حضرت در همه‌ی خانه‌ها می‌پیچید و آن پیر مرد اهل آن شهر می‌گوید این برخورد، برخوردِ شعیب پیامبر است با ما، و دروازه‌ی شهر را به روی حضرت باز می‌کنند، و کاملاً صحنه عوض می‌شود[[3]](#footnote-3) و هشام بالاخره مجبور می‌شود به صورت غیر علنی و با سمّ، امام را به شهادت برساند. سال 117 سال شهادت حضرت باقر است.

1. - دوره‌ی امامت امام باقر تا سال 117 یک دوره‌ی 23 ساله است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - کتاب‌های «تاریخ سیاسی اسلام» و «تاریخ خلفاء» از آقای رسول جعفریان و «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» از آقای جعفر مرتضی آملی، گزارش خوبی از این دوران را در اختیار می‌گذارند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - امام صادق در گزارش آن سفر می فرمایند: به مدين که رسيدیم. ، پدرم غلامان خود را فرستاد تا منزلى بر ايمان تهيّه كنند و جهت چارپايان ما علف و براى خود ما غذا بخرند. وقتى غلامان ما به نزديك دروازه‏ى شهر رسيدند، (مردمان شهر) در را به روى ما بستند و به ما ناسزا گفتند و به ساحت مقدّس علىّ بن ابى طالب عليه السّلام جسارت كردند و فرياد زدند: اين جا بار نيندازيد. ما با شما خريد و فروش نمى‏كنيم. اى كفّار، اى مشركان، اى مرتدها، اى دروغ‏گويان، اين بدترين تمامى آفريدگان!! غلام‏هاى ما پشت درهاى بسته ماندند تا ما به آن‏ها رسيديم. پدرم با زبانى نرم با آنان سخن گفت و به ايشان فرمود: از خدا بترسيد و اشتباه نكنيد؛ ما چنان نيستيم كه به شما گفته‏اند و نه آن سان كه شما مى‏گوييد. سخن ما را بپذيريد. سپس فرمود: اگر هم چنان باشيم كه شما مى‏گوييد، دروازه‏ها را به روى ما بگشاييد و با ما خريد و فروش كنيد هم چنان كه با يهود و نصارى و مجوس معامله مى‏كنيد. گفتند: شما از آنان بدتريد؛ چون آن‏ها جزيه مى‏دهند و شما نمى‏دهيد. پدرم فرمود: پس دروازه را بگشاييد و ما را جاى دهيد و مانند آن‏ها از ما جزيه دريافت كنيد. باز هم امتناع كردند و گفتند: در را نمى‏گشاييم و احسانى در حقّ شما نمى‏كنيم تا اين كه خود بر پشت چارپايانتان از گرسنگى و تشنگى بميريد يا چارپايانتان در زير پاى شما بميرند. هر چه پدرم پند داد، سودى نبخشيد و بر سركشى و لجاجت خود افزودند. پدرم چون وضع را چنين ديد، از اسب پياده شد و به من فرمود: تو از جاى خود حركت مكن. كوهى در آن نزديكى بود كه بر شهر مدين احاطه داشت. پدرم بالاى آن كوه رفت و اهالى شهر او را مى‏ديدند كه چه مى‏كند. چون به بلندترين نقطه‏ى آن رسيد، به سوى شهر رو كرد و دو انگشت خود را بر گوش‏هايش نهاد و با صداى بلند خواند: وَ إِلى‏ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً إلى قوله تعالى بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . سپس فرمود: به خدا سوگند، ماييم بقيّة اللَّه در زمين. در همان وقت به فرمان الهى باد سياه تيره‏اى وزيدن گرفت و فرياد پدرم را به گوش مرد و زن و كودكان رسانيد. همه‏ى مردم، از كوچك و بزرگ، بالاى بام آمده بودند. پيرمردى در آن ميان وقتى پدرم را ديد، به آواى بلند فرياد زد: اى ساكنان مدين، از خدا بترسيد. اين مرد در جايى ايستاده است كه وقتى شعيب بر قوم خود نفرين كرد، در آن جا ايستاده بود و اگر شما دروازه را به روى وى نگشاييد و از او پذيرايى نكنيد، بر شما عذاب نازل خواهد شد. من آن چه شرط بلاغ بود، گفتم و هشداردهنده معذور است. آن‏ها ترسيدند و دروازه را گشودند و در منازل‏ خود از ما پذيرايى كردند [↑](#footnote-ref-3)